

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

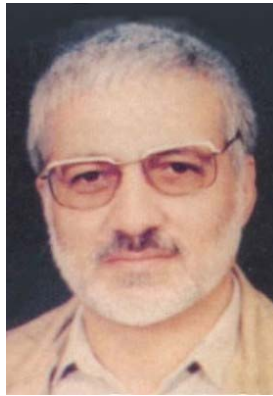
Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد قیوم رهبر
بازتکثیر: کمیته فرهنگی (ساما)
۲۸ سپتمبر ۲۰۱۷

از سراب تا سراب از مسکو تا واشنگتن

حاشیه ای بر " حل سیاسی... " - ۱



زنده یاد قیوم رهبر

مقدمه: ضرورت برخورد به مسأله:

در طی سال جاری آوازه "حل سیاسی مسأله افغانستان" از نیویارک و ژنو به خیمه های آوارگان قربانیان فاشیسم لجام گسیخته روس - و از آن گذشته در سرزمین آتش و خون ما رخته کرد. تا جایی که عده زیادی از "مهاجران" کوله بار مسکنت و دربدری را به امید بازگشت به سرزمین پدری بستند و به امیدی که در مدت چند روز و یا چند ماه دیگر به وطن برمی گردند و زندگانی غربت و ناامیدی به سر می رسد، خیمه های حقارت و وابستگی را دریدند و همراه با تعلقات تحمیل شده فرعونى باداران و "امیران" آن را به آتش کشیدند.

مردم ما در زیر پاشنه آهنین و خون آلود تزاران نوین نیز بیرون رفتن مهاجمان غارتگر روس را دقیقه شماری می کردند و رویای دلپذیر بازگشت هم میهنان و خویشاوندان خود را در تخیلات فریبنده خود تصویر می نمودند.

از آن هم مهم تر این که عده ای کاسبکار و تاجرپیشه که کار شان از تجارت بر وجدان مردم تا مشاجره بر سرنوشت مردم بالا گرفته است، هم اکنون در صف طویلی از قافله سازشکاران چادر گسترده اند و به نام مردم قهرمان و تسلیم

ناپذیر ما آزادی و رهائی از چنگال خون آشام روسی را از بارگاه دیوان آدمخوار تکی می کنند تا مگر بر امواج خروشان مجاهدت مردم به سروری از دست رفته برسند و بر اریکه قدرت تکیه زنند.

در این میان سیلی از پرسش های هموطنان ما ناگزیر بنیان نظاره و سکوت را پر می کند و ما را وامی دارد تا با دید واقعبینانه به دور از فریب و خود فریبی عوامل تاریخی این صیوروت و روند سیاسی را بررسی و راه را برای طرح یک سیاست واقعاً مردمی - که منافع تاریخی و انقلابی مردم را تضمین نماید - باز نمایم.

قسمت اول - جنگ و صلح و چند گونگی آن:

استعمار لجام گسیخته روسی بعد از تمهید و آمادگی یک ربع قرن دست تجاوز مستقیم و گستاخانه خود را به کشور ما دراز کرده و با کودتای منحوس ثور خواست کشور ما را از یک موقعیت نواستعماری - که تا آن وقت نیز آن را می چابید - به مستعمره کامل خود مبدل نماید. مقدرات مردم ما را لگدمال و ارزش های مادی (سرزمین، دارائی، منابع زیرزمینی تا کار ارزان) و معنوی (استقلال، حاکمیت ملی و اجتماعی و فرهنگ) آن ها را به غارت ببرد.

استعمار روسی از همان روز کودتای خونین ثور در قمار کودتا ها رویای غارت سرزمین پدری ما را می دید. مردم آزاده ما چنگال خونچکان استعمار روسی را بر گلوی مقدرات و سرنوشت خود احساس نمودند و برای رهائی از غول استعمار تصمیم به مقاومت تا پای جان گرفتند. بدین صورت جنگ افغانستان در تقابل خونین دو اراده - اراده استعمارگر روسی و اراده و ایمان خلل ناپذیر افغانی - متولد گردید.

جنگ به قول «کلاوزویتس» «همان سیاست است با وسائل دیگر». خاصیت و ماهیت جنگ را سیاستی تعیین می کند که در ورای جنگ (قبل از آن، همراه با آن و بعد از ختم آن) وجود دارد. در جهان پر آشوب کنونی در کشور های مختلف و با شیوه ها و اشکال مختلف جنگ جریان دارد: جنگ ویتنامی های مهاجم علیه مردم کامبوج، جنگ حبشی ها (به کمک روس ها و کوبانی ها) علیه خلق اریتره، جنگ اسرائیلی های اشغالگر علیه فلسطینی ها، جنگ داخلی لبنان، جنگ تاملیل ها علیه دولت سری لانکا، جنگ میان سکه ها با دولت حاکم هند در پنجاب شرقی، جنگ کوانترا ها با حکومت ساندنیزت در نیکاراگوئه، مبارزات مسلحانه مردم در پرو، السلوادور، کولمبیا، گواتیمالا و... در امریکای لاتین و ده ها جای دیگر.

در دهه های گذشته تجربه های ویتنام، کیوبا، انگولا، موزامبیک، گینه بیسائو و ده ها تجربه پیروزمند دیگر نشان داد که اگر ملتی کوچک اراده نماید، به پاخیزد و دست به سلاح ببرد و بر مبارزه پافشاری ورزد؛ به شرطی که از یک سیاست درست - آگاهانه و ترفیخواهانه - پیروی نماید، سرانجام می تواند بزرگ ترین قدرت های امپریالیستی را به زانو در آورد.

اگر امروز کشور هائی مانند ویتنام و کیوبا به چماق گنده استعمار روسی مبدل شده اند و همگام با نیات عظمت طلبانه تزاران معاصر خلق های همسایه و برادر خود را در جنوب شرق آسیا و افریقا در زیر چتر " فدراسیون جنوب شرق آسیا " و یا ادعای کاذبانه و مزدور منشانه "مسیون های انقلابی"، به تیغ می کشند؛ ما ضمن تقدیر و بزرگداشت از مبارزات مردم این کشور ها، این واقیعت تلخ را متوجه می شویم که اگر استعمارگر قرون پیشین خود را در ورای " مدنیت " پیشرفته غرب و " دموکراسی " پنهان می کرد، که گویا قشون استعماری "مسیون های تمدن غربی" در کشور های مستعمره و در میان بربریت قرون وسطائی خاور زمین و افریقا بود؛ اکنون استعمارگر اواخر قرن بیست نیز خود را در ورای "سوسیالیسم" و "مسیون های انقلابی" می پوشاند. ولی خاصیت و ماهیت هردو به مثابه تجاوز استعماری یکسان است و افسانه ها و اسطوره های انقلابی نمی تواند ماهیت زشت و پلید آن را بپوشاند.

با وجود در هم برهمی سیمای جهان و بغرنجی آن و علی رغم ادعا های عوامفربیانۀ جنگ افروزان بین المللی آنچه به روشنی دیده می شود، اینست که در جهان ما دو نوع جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه. جنگ استعمار روس علیه مردم افغانستان، جنگ های تجاوزی ویتنام و کیوبا علیه کامبوج و اریتره، حملات امریکا، علیه لیبیا و گرانادا، حملات اسرائیل علیه فلسطینی ها و لبنانی ها، جنگ های که به خاطر حفظ سلطۀ صاحبان قدرت به میان می آید و توده های میلیونی را به خاطر اهداف آزمندانه خود به کشتن می دهند - چنانچه جنگ ایران و عراق - همگی جنگ های غیر عادلانه اند.

در حالی که جنگ مردم افغانستان علیه استعمارگر روسی، جنگ خلق فلسطین علیه اسرائیل، جنگ مردم اریتره علیه حبشی ها و کیوبائی های جنایتکار چنانچه جنگ مردم کامبوج علیه ارتش مهاجم ویتنامی - روسی، همگی نمونه های از جنگ های عادلانه زمان ما اند.

تعیین خصلت و ماهیت جنگ در هر زمان و در تحت هرگونه شرایطی از اهمیت اساسی برخوردار است. چه این مسأله اولویت های مبارزاتی و در نتیجه وظائف عاجل و دراز مدت ما را در لحظه های معین تاریخی تعیین می نماید. علاوهً اهداف اعلان شده و یا اعلان ناشده جنگ نیز با ماهیت و خاصیت آن ارتباط ناگسستگی دارد. یعنی یک جنگ عادلانه - چه در مبارزه علیه امپریالیسم و یا ارتجاع داخلی - اساساً در جهت آزادی انسان از قید و بند مناسبات غیر عادلانه (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) علت غائی خود را می یابد و در واقع ماهیت عادلانه خود را مدیون این جهت گیری آزادیخواهانه است.

حال اگر یک جنگ عادلانه خود را در چارچوب مناسبات غیرعادلانه محبوس سازد و در راه آزادی خود از این محدوده تاریخی به مبارزه نپردازد، در آن صورت به ماهیت عادلانه خود خدشه وارد می سازد.

این مسأله اگر از یک جانب به عینیت حرکت سیاسی (ملی و یا اجتماعی) ارتباط دارد، از طرف دیگر نیز به جانب ذهنی انقلاب پیوند دارد که چگونه رهروان صدیق راه انقلاب می توانند آگاهانه راه خود را از میان موانع و معضلات دقیق عملی به طرف "ملکوت آزادی" باز نمایند. ولی نتیجه یک جنگ و فرجام آن - و هر مبارزه به طور کلی مطلقاً به ماهیت آن ارتباط ندارد و این مسأله به طور دائم تعیین کننده پیروزی نیست. بسیاری از جنگ ها و خیزش های توده ای عادلانه و به حق توسط جلادان و سردمداران استعماری، امپریالیستی و ارتجاعی سرکوب شده اند. و مثال های زیادی نیز از پیروزی های نیرو های تاریخزده در تاریخ به مشاهده می رسد.

علی رغم این که یک امر عادلانه از پشتیبانی اکثریت مردم - چه در سطح ملی و یا بین المللی - برخوردار است و با وجود این که یک مبارزه عادلانه توده های میلیونی مردم را الهام بخشیده و در راه مبارزه و پیشرفت بسیج می کند، ولی عادلانه بودن به ذات خود و به تنهایی سند موفقیت مبارزه نیست. در صورتی که ما خواهان پیروزی یک جنگ عادلانه (و یا مبارزه عادلانه) باشیم، باید تمام وسائل و ابزار پیروزی آن را آماده سازیم، در غیر آن به فاتیسم بی پایه و پندار گرایانه می افتیم که نتیجه ای جز شکست ندارد.

ولی عادلانه بودن یک مبارزه (و یک جنگ به طور خاص) که به طور کلی با تکامل تاریخی هماهنگ حرکت می کند در تحلیل نهائی و در نتیجه کلی می تواند مؤثر تر باشد نه در نتایج مقطعی و مرحله ای. به مفهوم این که اگر امروز مبارزه عادلانه ای شکست می خورد، چون نیروی اجتماعی تاریخی با ابزار، وسائل و راه های موفقیت آن هنوز به پختگی و قوام خود نرسیده است، در فردا ها که تکامل اوضاع آن نیرو ابزار و وسائل لازمه را در دسترس توده ها قرار می دهد، این مبارزه به پیروزی می رسد.

بناءً نباید امکان شکست های مقطعی و مرحله‌ئی را با ایمان تخطی ناپذیر به پیروزی نهائی با هم خلط کرد. عدم فهم این وحدت - ناهمگونی و ارتباط منطقی میان این دو، یا ما را به انقیاد وامی دارد و یا به "لافزنی" بی پایه و تقدیر گرایانه، که هیچ کدام آن با منطق علمی سازگاری ندارد.

اگر "جنگ همان سیاست با وسائل دیگر است" و در زمانی که وسائل سیاسی صلح آمیز برای تحقق سیاست معینی کافی و یا مناسب نباشد، اطراف متخاصم دست به آتش می‌برند و از طریق قهر و زور آن سیاست را عملی می‌نمایند. به همین صورت صلح نیز همان "جنگ با وسائل دیگر است". وقتی اهداف معینی از طریق جنگ به دست نیاید، در آن صورت باید شکل مبارزه و تحمیل اراده تغییر نماید تا از طریق "صلح" به آن اهداف سیاسی برسند و یا اگر فشار قهر و زور (جنگ) به آن حد رسید که اراده طرف دیگر در مقابل آن بشکند، باید این شکست اراده مقهور خود را در متون قرار داد های سیاسی و توافقات ذات البینی که به طور "صلح آمیز" نگارش می‌یابد، مسجل نماید.

بناءً طوری که جنگ ها دارای ماهیت متضاد اند و از منشاء و اهداف متضاد آب می‌خورند، انواع مختلف صلح نیز دارای ماهیت یکسان نیستند. میان صلح عادلانه و شرافتمندانه و صلح غیرشرافتمندانه تحمیلی و وطنفروشانه نیز دریائی از خون فاصله وجود دارد.

چنانچه معیار های صلح عادلانه و شرافتمندانه با صلح غیر عادلانه و غیر شرافتمندانه متفاوت است، راه ها و شیوه های رسیدن به این دو نوع صلح نیز از همدیگر متفاوت می‌باشد. صلح عادلانه عبارت از آن صلحی است که آزادی خلق ها، ملل و کشور های دربند و اسیر را به طور کامل، بدون قید و شرط و فوری تأمین نماید. هرگونه محدودیتی که این آزادی را در شکلی از اشکال آن و در کیفیتی از کیفیات آن مخدوش نماید، چنانچه هرگونه قیدی که این آزادی را به نفع استعمار - ارتجاع مشروط سازد، و یا هر نوع ظرف زمانی که آزادی را به قیود زمانی مستقبل مشروط سازد؛ در واقعیت امر، اصل صلح عادلانه را زیر سؤال قرار می‌دهد. صلح عادلانه بنا بر طبیعت و ماهیت خود نمی‌تواند نسبت به مسأله آزادی - به مفهوم عام کلمه - در یکی از صور آن بی تفاوت بماند و یا قیود و محدودیت های نافی آن را متقبل گردد. اینست آن معیار اساسی و اصولی که باید در مسأله صلح عادلانه همیشه بدان توجه داشته باشیم، و اجازه ندهیم آزادی مردم ما در هیچ شکلی از اشکال آن و در هیچ صورتی از صور آن توسط استعمارگر - به طور مستقیم یا غیر مستقیم، با قرارداد هائی ظالمانه و خانثانه - مورد معامله قرار گیرد.

ما جانب تطبیقی این مسأله را در قسمت سوم مقاله به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد. چنانچه ماهیت صلح عادلانه و غیر عادلانه در تضاد ماهوی با همدیگر قرار دارد و یکی نافی دیگر است، راه ها و شیوه های رسیدن به آن ها نیز از هم کاملاً متفاوت است.

صلح عادلانه اساساً وابسته به پیروزی جنگ عادلانه است. هرگاه جنگ عادلانه به پیروزی برسد در آن صورت بر پایه این پیروزی می‌توان امیدوار بود تا صلح عادلانه نیز تحقق یابد. البته این تلازم و وابستگی دایمی نیست: در بسا موارد تاریخ خود مان، ما در جنگ عادلانه ضد استعماری پیروزی های چشمگیری به دست آورده ایم، ولی استعمار و گماشتگان آن توانسته اند در مرحله توافقات دیپلماتیک و سیاسی مردم و رهبران واقعی آن ها را از صحنه به دور سازند و یکی دیگر از گماشتگان خود را بر گرده مردم ما سوار سازند. درس گیری و تجربه اندوزی از این واقعات تاریخی برای ما افغان ها به خصوص در شرایط کنونی دارای اهمیت فراوان است.

صلح عادلانه باید بنا بر اراده آزاد مجاهدان و پیکار گران جنگ آزادیبخش به وجود آید. تحمیل صلح عادلانه توسط استعمارگر و ایادی آن و یا توسط یک نیروی سومی بر تفنگداران راه آزادی نمی‌تواند یک صلح عادلانه را تأمین و تضمین نماید. در شرایط کشور ما این صلح نمی‌تواند بنا بر اوامر و نواهی کشور های همسایه و یا کشور های

"اسلامی" و یا قدرت های جهانی حریف امپریالیسم روسیه بر مردم ما تحمیل گردد. در هیچ کجای دنیا "دایه مهربان تر از مادر" وجود نداشته است و مسأله جنگ و صلح نیز نمی تواند از این قضیه استثنائی داشته باشد.

صلح عادلانه نمی تواند خلاف منافع تاریخی و انقلابی مردم به خصوص مردم زحمتکش و پا برهنه متحقق گردد. به این دلیل ساده که بار جنگ عادلانه را اساساً مردم زحمتکش و بی چیز یک کشور به پیش می برند. این قانون کلی جنگ های عادلانه است. کاخ نشینان و نخبگان همواره در لحظات اول جنگ رخت بر می بندند و به گوشه امنی پناه می برند، و تعجب آور این که هر قدر دامن مبارزه طولانی تر شود، و قربانی بی همتای مردم فزونی گیرد، اشتیاق سروری این فراری های ریاست جوی نیز شعله ورتر می گردد. ولی در همه احوال این "نخبگان" منتظر فرصت اند تا "نقش تاریخی" خود را به عنوان "ناجی" و یا میانجی اداء نمایند. صلح عادلانه اگر بعد از این همه جانفشانی و فداکاری برای قهرمانان گمنام و واقعی نتواند دستاوردی از مجاهدت و استواری پیشکش کند، علاوه بر ناسپاسی به خون شهداء راه آزادی، نمی تواند جامعه آزاد و شکوفان آینده را مژده دهد. چنانچه صلح عادلانه نمی تواند خلاف جریان تاریخی تکامل اجتماعی قرار گیرد:

جنگ آزادیبخش به مثابه فرایندی انسانی و رسالتمند نمی تواند خود را تا اخیر به مبارزه علیه استعمارگر مشخصی محدود نموده و از کلیت فرایند تاریخی مجزا و یا در تقابل با آن قرار گیرد. چه "احساس ملی در نهایت خود یک احساس قلبی است، ولی وسیله اجتماعی و مادی برای مقابله با دشمن به وجود نمی آورد". این وسیله اجتماعی آنگاهی به وجود می آید که جنبش همگام با روند تکامل اجتماعی حرکت نماید و روز تا روز در میان اقشار و طبقات ذی نفع اجتماعی ریشه بگیرد، آن ها را آگاهانه به دور برنامه ای سیاسی با خطوط روشن فراخواند و تجمع کمی آن ها را به عنوان "کیفیتی" در روند تکامل اجتماعی به کار گیرد.

هر جریان سیاسی ضد استعماری که خود را از این محتوای اجتماعی تهی سازد، اگر هم روزی چند بر احساسات بر انگیخته مردم بتواند ببازی پردازد، سرانجامی جز شکست و سرافکندگی نخواهد داشت.

نتیجتاً صلحی که بازتاب پیروزی جنگ مقاومت و اراده آزادی نیروهای مقاومت ملی را تجسم بخشیده، منافع آبی و آبی مردم ما را پاسداری و فرایند تاریخی تکامل اجتماعی را یاور گردد؛ نمی تواند بدون سهم گیری فعال توده های میلیونی مردم متحقق گردد. هر نیروی سیاسی و هر طبقه اجتماعی به تنهایی ضعیف تر از آن خواهد بود که بتواند این هدف بزرگ را برای مدتی دراز، در پیچ و خم های دشوار مبارزه بر شانه خود حمل کند. این مأمول را فقط توده های میلیونی، مردم متحد و آگاه، که از یک رهبری انقلابی واقعی که در میان مردم تولد یافته، در میان آن ها قربانی داده، شکست ها و دست آورد های خود را مدیون همکاری و معاضدت مردم باشد و راه خود را از میان خواست ها و آرزو های مردم درد و رنج ها و تلاش و تکاپوی آن ها به طرف پیروزی باز کند، می تواند متحقق سازد، نه این یا آن نیروی "لافزن" دور از آتش مبارزه و نه هم این یا آن سازمان مونتاز شده در دستگاه های خارجی.

سهمگیری فعال، آگاهانه و متحدانه مردم در ایجاد یک صلح عادلانه آن کیمیای ناپایی است که بدون آن همه شروط ذکر شده قبلی به جملات میان تهی مبدل می شود.

اکنون که "سیر در آفاق" تئوری های علمی ما را به بینش روشن و ژرف یاری می رساند، باید چراغ به دست پا در سرزمین واقعیت بگذاریم و در لاله زار خونین تلاش ها و افت و خیز های انسانی خود مان دسته گل واقعی برچینیم.

ادامه دارد